

نقد کتاب مبانی حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

ابراهیم موسی‌زاده*

چکیده

اهمیت این نقد به‌لحاظ جایگاه حقوق اساسی، قانون اساسی، و حکومت جمهوری اسلامی است و ضرورت نقد نیز انگیزه شکل‌گیری کتاب موردنقد به‌منزله منبع آموزشی برای درس «حقوق اساسی» دوره کارشناسی رشته حقوق و دروس مرتبط با حقوق اساسی در دوره‌های تحصیلات تکمیلی گرایش حقوق عمومی است. هدف این نقد شناسایی نقاط قوت و ضعف کتاب به‌منزله «کتاب دانشگاهی» و اصلاح موارد پیش‌نهادی و رفع کاستی‌های آن است. روش نقد استنادی - تحلیلی براساس روش‌شناسی حقوقی و منطق حقوقی حاکم بر دانش حقوقی است که در چهارچوب کلی نقد روشی، نقد شکلی، نقد محتوایی، و ارزیابی کمیت و کیفیت منابع، ارجاعات، و استنادات انجام گرفته است. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که این کتاب هرچند از لحاظ موضوع و تبیین اصول و مستندات مناسب است، به‌لحاظ روش‌شناسی و میزان هماهنگی محتوا با اهداف و نیازهای آموزشی و انطباق اثر با اهداف حاکم بر قانون اساسی و انسجام و ارتباط منطقی بین اجزاء، به تجدیدنظر اساسی نیاز دارد. هم‌چنین، این کتاب به‌علت پردازش نکردن متعادل مطالب گرفتار تناقض‌های نظری و محتوایی است.

کلیدواژه‌ها: حقوق اساسی، جمهوری اسلامی، قانون اساسی، مبانی حقوق، نقد روشی، نقد محتوایی.

۱. مقدمه

حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران از دروس اصلی و مهم دوره کارشناسی رشته حقوق و برخی دیگر از رشته‌های علوم انسانی هم‌چون علوم سیاسی، مدیریت، فقه، و حقوق

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، E.mousazadeh@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۰۱

است که محور و هسته اصلی این درس شرح و تبیین قانون اساسی و اصول مندرج در آن است. البته تحلیل مبانی حاکم بر اصول قانون اساسی و مطالعه مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران در مقاطع تحصیلات تکمیلی گرایش حقوق عمومی از دروس اصلی و مهم این دوره‌ها نیز محسوب می‌شود که تاکنون آثار بسیار ارزش‌مندی با عناوین گوناگون هم‌چون آشنایی با مبانی فقهی قانون اساسی (عمید زنجانی ۱۳۶۳)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران (هاشمی ۱۳۸۰)، قانون اساسی برای همه (یزدی ۱۳۷۵)، در تکاپوی حقوق اساسی (گرچی ۱۳۸۸)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران (مدنی ۱۳۸۴)، مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران (ارسطا ۱۳۸۹) به‌رشته تحریر درآمده و برای نوبت‌های متعددی به‌زیور طبع و نشر آراسته شده‌اند، به‌نحوی که برخی از این آثار هم‌چنان به‌منزله اصلی‌ترین منبع آموزشی درس «حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران» گوی سبقت را از آثار مشابه خود ربوده است و منبع اصلی این درس به‌شمار می‌روند. با این‌همه، از آثار مشابه و مرتبط، که در دو سال اخیر به جرگه آثار مذکور پیوسته‌اند، کتاب مبانی حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران تألیف مدرس حوزه و دانشگاه آیت‌الله عباس کعبی است که با هدف تأمین نیاز جامعه دانشگاهی و حقوقی کشور و ضرورت آشنایی هر فرد مسلمان ایرانی با مبانی قانون اساسی طبع و نشر یافته است.

با مطالعه این اثر هرچند به نکات مثبت و مفیدی دست یافته شد، پرسش‌های اصلی که این نقد در پی پاسخ به آن‌هاست این است که این کتاب تا چه اندازه توانسته است با حفظ تناسب و جامعیت موضوع و محتوا، اهداف و نیازهای آموزشی مصوب را تأمین کند. هم‌چنین، با روزآمدی اطلاعات و نوآوری و ارائه یافته‌های نو، چه نگاه تازه‌ای به موضوع مطرح کرده است؟ این نوشتار در پی پاسخ به سؤالات مذکور و با روش نقد استنادی — تحلیلی شکل گرفته است.

۲. معرفی اثر

کتاب مبانی حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران را انتشارات بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق (ع)، به‌اهتمام سازمان بسیج حقوق‌دانان، در تیراژ یک‌هزار نسخه و در ۲۶۰ صفحه در زمستان ۱۳۹۴ منتشر کرد. پدیدآورنده کتاب عباس کعبی، مدرس حوزه و دانشگاه، است و تحقیق، نگارش، و تلخیص کتاب نیز برعهده گروه پژوهشی هفت‌نفره از

همکاران مؤلف بوده است. محتوای کتاب مشتمل بر پیش‌گفتار، مقدمه مؤلف، و هشت بخش است (هر بخش شرح یک اصل از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را برعهده دارد). محتوای هر بخش مشتمل بر «مبحث‌ها» و «گفتارها» و در ذیل گفتارها مطالب در قالب «بند» و بعد با حروف الفبا طبقه‌بندی شده‌اند.

مطالب کتاب، آن‌گونه‌که از پیش‌گفتار و مقدمه مؤلف برمی‌آید، مستخرج از سلسله جلسات باعنوان «شرح فقهی قانون اساسی» است که به‌وسیله پژوهشکده شورای نگهبان برگزار شده است.

در هر صورت، در معرفی و شناسایی اثر دو نکته قابل ملاحظه و تأمل است؛ نخست، انتخاب عنوان «پدیدآورنده» برای آیت‌الله کعبی مبهم است و مشخص نیست که آیا ایشان مؤلف، مصنف، یا محقق این اثر بوده‌اند یا این‌که مطالب فقط از طرف ایشان مطرح شده است و دیگران آن‌ها را پیاده‌سازی و نگارش کرده‌اند، به‌ویژه این‌که در جلد کتاب از هیچ‌یک از واژه‌های «تحقیق»، «تألیف»، و «تصنیف» برای ایشان استفاده نشده و فقط در صفحه مربوط به شناسنامه کتاب و در برابر تیتراژ «عنوان و نام پدیدآورنده»، اثر به ایشان نسبت داده شده است که این ابهام به‌ویژه با درج عبارت «به‌اهتمام سازمان بسیج حقوق‌دانان» در کنار نام پدیدآور پررنگ‌تر می‌شود، زیرا مشخص نمی‌کند که سازمان بسیج حقوق‌دانان در شکل‌گیری و تألیف اثر چه نقشی را ایفا کرده است. به‌ویژه این‌که در صفحه پشت جلد، لوگو و نام «سازمان بسیج حقوق‌دانان» درج شده و پیش‌گفتار هم به‌نام همین سازمان نوشته شده است. درحالی‌که ناشر کتاب انتشارات بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق (ع) است.

دوم، با انتخاب و درج عناوین «تحقیق»، «نگارش»، و «تلخیص» برای هفت نفر از همکاران در صفحه شناسنامه کتاب، دیگر اثر و عنوان علمی برای پدیدآورنده باقی نمانده است. درحالی‌که می‌باید دست‌کم عنوان «تحقیق» برای پدیدآورنده حفظ می‌شد و بهتر بود برای همکاران از واژگانی چون «نگارش و تدوین»، «تقریر»، و «تلخیص و تدوین» استفاده می‌شد.

بنابراین، پیش‌نهاد می‌شود با توجه به این‌که مستفاد از «پیش‌گفتار» و «مقدمه» (صفحات ۱۹ و ۲۳) اثر مورد نقد و مستخرج از سلسله جلسات آموزشی و شفاهی پدیدآورنده است، بنابراین، برای همکاران عنوان «مقرر» و «مدون» انتخاب شود تا نقش تحقیقی و تصنیفی پدیدآور در محقق قرار نگیرد.

۳. نقد روشی

۱.۳ روش‌شناسی و چهارچوب نظری

باتوجه به این‌که پژوهش علمی در هر رشته قبل از هرچیز به ارائه تعریفی دقیق از آن علم نیاز دارد، تعریفی که نشان‌دهندهٔ ریافته‌ها، انتظارات، و برداشت‌های ما از آن علم و ترسیم‌کنندهٔ حدود و قلمرو آن باشد که خواه‌ناخواه به بیان ویژگی‌ها و تفاوت‌های آن با علوم دیگر بینجامد، گام اول برای آغاز هر پژوهش و تحقیق علمی تعیین چهارچوب نظری و روش‌شناسی آن علم است (رونزدر ۱۳۶۴: ۳۲). به این دلیل، روش‌شناسی (methodology) مقدم بر روش تحقیق (research method) است، زیرا ابتدای هر روش تحقیقی به یک روش‌شناسی است و البته تأثیرگرفته از آن. بر این اساس، هر پژوهش‌گری بر مبنای روشی که به آن تسلط و دانش و تکیه دارد، تحقیق علمی خود را پیش می‌برد و از همین حیث، روش‌های مختلف تحقیق را به نقد می‌کشد (حضرتی ۱۳۹۰: ۹۸).

برخلاف اهمیتی که چهارچوب نظری و روش‌شناسی در هر پژوهش دارد، کتاب موردنقد از صفحه ۲۵ و باعنوان «درآمد» مباحث اصلی خود را شروع کرده و فقط با بیان اجمالی برخی از موازین مندرج در مقدمهٔ *قانون اساسی* باعنوان «اصول حاکم بر قانون اساسی مبتنی بر مقدمهٔ *قانون اساسی*» بلافاصله وارد بخش اول اثر و شرح و تبیین اصل اول *قانون اساسی* شده است. بی‌آن‌که روش حاکم بر پژوهش و تحقیق و مبنای آن را مشخص کند که از این جهت واجد اشکالی اساسی است، مگر این‌که اشارهٔ بسیار گذرا و مختصر در پاراگراف آخر صفحه ۲۲ را ناظر بر روش‌شناسی صاحب اثر تلقی کنیم، زیرا صاحب اثر پرسشی را در این قالب مطرح می‌کند که «برای اجرای این پژوهش، باید از چه روشی بهره برد تا تحلیل فقهی و کلامی مبانی *قانون اساسی* تحلیلی دقیق و مستند به دستورهای اسلام ناب باشد؟».

در پاسخ به این سؤال فقط به یک عبارت بسیار کوتاه و آن هم نه از نوع روش‌شناسی و چهارچوب نظری، بلکه به معرفی منابع و مآخذ بسنده کرده است و بیان کرده است: «تحلیل مسیر در سیر تحلیل مبانی نظام جمهوری اسلامی بر مبنای آموزه‌های فقهی و کلامی، بهره‌گیری از آثار دسته اول فقه شیعه و آرا و نظریات فقها در خصوص ماهیت و مبانی فقه سیاسی در اندیشهٔ اسلام است».

ملاحظه می‌شود که پدیدآورنده بی‌آن‌که به روش‌ها و معرفت‌شناسی تحلیل فقهی از یک سو و تحلیل کلامی از سوی دیگر بپردازد و تفاوت‌های معرفت‌شناسی (epistemology)

در این دو ساحت مجزا را تبیین کند و مهم‌تر از همه بخواهد به روش‌شناسی «فقه سیاسی» اشاره‌ای داشته باشد، فقط به معرفی نوع منابع مورد استناد پرداخته است. بنابراین، پیش‌نهاد می‌شود که صاحب اثر اول به تعریف ساحت‌های فقه، فقه سیاسی، و کلام بپردازد. دوم، معرفت‌شناسی و چهارچوب نظری هریک از علوم مذکور را برای مخاطب تبیین کند تا مخاطبان با استناد به چهارچوب مذکور محتوا را بسنجند و آن را ارزیابی کنند و بخش‌های فقهی و کلامی اثر را به استناد این چهارچوب‌ها از هم تشخیص و تمییز دهند.

۲.۳ انسجام نظری

انسجام درونی هر اثر علمی و قابلیت پاسخ‌گویی آن به نیازها منوط به برخورداری آن اثر از نظم منطقی و نظری است. بنابراین، از الزامات هر پژوهش موفق برخورداری آن از انسجام، نظم، و دوری از تناقض‌های نظری و رعایت ساختار علمی و طراحی ارتباط منطقی و مفصل‌بندی صحیح بین اجزاست تا اثر علمی بتواند با موضوع و شیوه‌های آن در حوزه‌های معرفت‌شناسی و برآیند مدنظر تطابق داشته باشد و در دست‌رسی به اهداف، موفق عمل کند که این فرایند شامل دقت در انتخاب صحیح عنوان، موضوع، استخدام، و به‌کاربردن واژگان در عنوان‌بندی و طراحی ساختار دقیق علمی می‌شود.

هرچند این کتاب تاحدی برخی از این الگوها و استانداردها را رعایت کرده است که مثلاً می‌توان، تقریباً حجم بخش‌ها، داشتن پلان مشخص و هماهنگ، و حاکمیت ادبیات فقهی مبتنی بر منابع و اصول استنباط احکام فرعی بر همه مباحث مندرج در ذیل اصول هشت‌گانه مورد بررسی اشاره کرد، با این‌همه، اثر در برخی موارد گرفتار آشفتگی و پراکندگی در به‌کارگرفتن واژه‌ها و اصطلاحات است و این امر نوعی از تناقضات نظری و درونی را در کتاب نمایان می‌کند که به چند نمونه اشاره می‌شود.

۱.۲.۳ اصطلاح «مبانی» در عنوان کتاب و رئوس مطالب بخش‌ها

اولین واژه عنوان کتاب کلمه «مبانی» است که به «حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران» اضافه شده و در جای‌جای اثر نیز به‌همراه واژه «تحلیل» به‌کار گرفته شده است که در بادی امر، مخاطب و خواننده را به این سمت سوق می‌دهد که رسالت اصلی کتاب ارائه و معرفی مبانی حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران است. مرسوم است که بسیاری از نویسندگان واژگان «منابع»، «مبانی»، «اصول»، «قواعد»، و اصطلاح‌های شبیه عبارات مذکور را در

نوشته‌های خویش و در مطلع کلام، به‌مثابه «پیشوندی» برای عناوین و تیتراهای آثار خویش به‌کار می‌برند، بی‌آن‌که این واژگان، که هریک بار معنای خاصی دارند، تعریف و تبیین شوند و تفاوت آن‌ها با هم مشخص شوند.

هنگامی که از مبانی سخن گفته می‌شود، مقصود یافتن سرچشمه و بنیاد الزامی است که بر ما تحمیل می‌شود (کاتوزیان ۱۳۷۷ الف: ۷). مبانی حقوق دلیل فرمان‌برداری مشروع از آن است (کاتوزیان ۱۳۷۷ ب: ۳۹). در یک نگاه سلسله‌مراتبی، «مبانی» در فاصله میان «منابع» و «مواد حقوقی» قرار گرفته است (جوادی آملی ۱۳۷۷: ۱۲۹). بر این اساس و باتوجه‌به این‌که مبانی سرچشمه و بنیاد الزامات حقوقی است، به‌لحاظ ضمانت اجرا، عبارت است از آن‌چه رعایت آن ضروری و لازم است؛ یعنی انجام‌دادن آن لازم و انجام‌ندادن آن ممنوع و غیرجایز است؛ مثلاً عدالت که درزمره مبانی حقوق و به‌تعبیری شاه‌کلید مبانی حقوقی است، عمل‌کردن به آن واجب و لازم و ترک آن نارواست.

بر این اساس، برداشتی که از عنوان و مباحث کتاب به ذهن متبادر می‌شود این‌که مؤلف به‌دنبال بررسی «مبانی حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران» است و مبانی هم شامل عناصر و ارکانی چون عدالت، آزادی، برابری، کرامت انسانی، برادری، اتحاد، هم‌بستگی است (همان: ۸۹). درحالی‌که محتوای کتاب برخلاف عنوان آن به‌دنبال شرح و تفسیر اصول قانون اساسی است و «اصول قانون اساسی» هم «منبع» حقوق اساسی شمرده می‌شود، نه «مبانی» آن (قاضی ۱۳۷۳: ۸۹؛ پروین و اصلانی ۱۳۹۱: ۳۲؛ عباسی ۱۳۸۹: ۳۳؛ ویژه ۱۳۹۳: ۱۷). که این آشفتگی و فقدان انسجام از عنوان به متن نیز نفوذ پیدا کرده است، به‌نحوی‌که در متن گاهی از عبارت «شرح فقهی قانون اساسی» نه «مبانی حقوق اساسی» (ص ۱۹) و در بعضی از موارد از عنوان «تحلیل حقوقی مبانی نظام جمهوری اسلامی» (ص ۲۱) استفاده شده است و جالب این‌جاست که هرچند مؤلف در روش‌شناسی، خود را مقید به تحلیل مبانی بر مبنای آموزه‌های «فقهی» و «کلامی» می‌داند، به‌یک‌باره جهت‌گیری پژوهش را «تحلیل حقوقی» معرفی کرده است (همان). بنابراین، این تشتت بر کل پژوهش سایه انداخته است، به‌نحوی‌که وقتی مخاطب مطالب ذیل اصول هشت‌گانه قانون اساسی را مطالعه می‌کند، امکان تفکیک میان مباحث کلامی، فقهی، و حقوقی برایش میسر نمی‌شود.

۲.۲.۳ غلبه معرفت‌شناسی فقهی

هرچند مؤلف، با هدف «تحلیل حقوقی مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران»، اصلی‌ترین شاخه حقوق عمومی، یعنی حقوق اساسی، را برای این رسالت انتخاب کرده است و در این

مسیر، قانون اساسی به منزله عالی‌ترین سند و تجلی‌گاه مبانی و پایه‌های نظام معرفی شده است و در بیان یکی از ضرورت‌های توجه به این موضوع، نیاز جامعه دانشگاهی به چنین پژوهش‌هایی آورده شده است تا اثر مورد استفاده جامعه دانشگاهی (ص ۲۳) و مخاطبان درس حقوق اساسی دوره کارشناسی رشته حقوق باشد (ص ۲۲)، اما باید اذعان داشت که با عنایت به نوع معرفت‌شناسی حاکم بر اثر که با عبارات «مستندات قرآنی»، «مستندات روایی»، «سیره» و «سنت معصومین (ع)» شروع شده و ادامه یافته است و بخش‌های چهارم، هفتم، و هشتم با مفاهیم و اصطلاحات کاملاً تخصصی فقهی هم‌چون «قاعده و وجوب اقامه شرع» (ص ۱۲۸)، «فتوای معیار» (ص ۱۲۴)، «ادله عقلی و نقلی شورا و مشورت» (ص ۱۸۱ و ۱۸۲)، «قاعده حفظ نظام» (ص ۲۱۹)، «شرایط فقهی» (ص ۲۲۵) عجین شده است، بنابراین، مطالب و مباحث این کتاب دست‌کم برای دوره کارشناسی حقوق بسیار ثقیل و نامتعارف ارزیابی می‌شود و از سوی دیگر، اگر اثر مورد نقد در راستای تحکیم مبانی اعتقادی مخاطبان شکل گرفته باشد، چون از فنون و معرفت‌شناسی جذاب اعتقادی و کلامی چندان استفاده نشده است و مباحث کلامی هم تحت‌الشعاع مباحث فقهی قرار گرفته است، ابعاد کلامی اثر کم‌رنگ و در حاشیه مطرح شده است و از این جهت هم تطابق کاملی با روش‌شناسی معرفی شده در مطلع کتاب ندارد. هم‌چنین، باید به این نکته توجه داشت که بر اساس سرفصل مصوب برای درس حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مباحث مربوط به اصول فصل اول حداکثر باید در سه جلسه ارائه شود تا فرصت برای تبیین اصول دیگر نیز باقی بماند که مسلماً حجم عظیمی از مطالب کاملاً تخصصی مندرج در این اثر، که آن هم فقط دربرگیرنده شرح و تبیین هشت اصل از اصول فصل اول است، قابلیت ارائه در سه جلسه آموزشی را نخواهند داشت و بنابراین، از این نظر هم تطابقی بین موضوع و شیوه و هدف ملاحظه نمی‌شود.

۴. نقد شکلی (review form)

این کتاب در مقایسه با آثار مشابه، به‌ویژه با توجه به جامعه هدف و مخاطبان (کتاب درسی دانشگاهی) برجستگی‌ها و نکات مثبتی دارد که از جمله می‌توان به اعراب‌گذاری دقیق آیات، روایات، ذکر آدرس کامل و دقیق آن‌ها، رعایت امانت‌داری در نقل مطالب، برخورداری از روش مشخص، داشتن فهرست اجمالی، فهرست تفصیلی، کتاب‌نامه مرتب و مشخص، رعایت تناسب در حجم بخش‌ها، تفکیک اصول قانون اساسی از متن،

برخورداری از فونت و قلم مناسب به‌ویژه برای آیات و روایات، و سایر مقیاس‌های کمی و کیفی مطلوب چاپ و نشر اشاره کرد که مسلماً اثر را واجد اوصاف و ویژگی‌های مثبت کرده است. باین‌همه، برخی از اشکالات شکلی و صوری در این کتاب دیده می‌شود که به‌منظور بهتر شدن اثر و رفع کاستی‌ها آن‌ها را بیان می‌کنیم.

۱.۴ اغلاط و رعایت نکردن برخی اصول ویراستاری علمی و زبانی

معمولاً سطور آغازین هر اثری به‌منزله محل قضاوت اولیه و شکل‌گیری ذهنیت ابتدایی برای مخاطب است که هرچه قدر عاری از عیب و اشکال باشد و درمقابل مزین به آرایه‌های ادبی شود، به همان میزان در جلب نظر مخاطب مؤثر خواهد افتاد. درحالی‌که در سطر اول پیش‌گفتار کلمه «ستم‌شاهی» به‌اشتباه «سمت‌شاهی» نوشته شده است و در سطور دهم و پانزدهم همان صفحه نیز کلمات «بر» و «ایران» حشو و زائدند و مهم‌تر از همه صفحه اول مقدمه مؤلف نیز آشفتگی ادبی دارد و مواجه با ابهام است، به‌نحوی‌که دو کلمه «مبانی» و «تحلیل»، در بعضی صفحات به‌جای هم و در برخی موارد نیز بدون داشتن مفهوم و به‌صورت مهمل به‌کار رفته‌اند. علاوه‌بر موارد یادشده، این کتاب به‌لحاظ شکلی و صوری اشکالات دیگری دارد؛ مثلاً آغاز بخش اول و دوم کتاب بدون هیچ‌گونه مطلب توجیهی بوده و بی‌آن‌که برای «عنوان و تیتر بخش» مطالب توجیهی ارائه شود، بلافاصله تیتر «مبحث» در ذیل «بخش»، درج و مطالب در ذیل «تیتر مبحث» بیان شده است. هم‌چنین، بخش قابل توجیهی از گفتارها تقسیم نشده‌اند که از آن جمله است: گفتار اول (ص ۳۴)، گفتار سوم و چهارم (ص ۳۸)، گفتارهای اول، دوم، و سوم (ص ۳۹، ۴۰، ۴۱)، گفتار سوم (ص ۷۳)، گفتار اول (ص ۸۵)، گفتارهای چهارم و پنجم (ص ۸۹، ۹۰)، گفتار اول (ص ۹۱)، گفتار سوم (ص ۹۴)، گفتار اول (ص ۱۳۲)، گفتار اول (ص ۲۱۴).

هم‌چنین، در صفحه ۲۱۸، «مبحث سوم» به‌نحو صحیح تقسیم نشده و ضوابط تقسیم منطقی رعایت نشده است، زیرا تقسیم یک شیء در منطق عبارت است از تجزیه آن شیء به دست‌کم دو یا چند امور متباین (المظفر ۱۴۱۳ ق: ۱۰۶). درحالی‌که برای «مبحث سوم» فقط یک گفتار اختصاص داده شده است که این نمی‌تواند تقسیم تلقی شود. بنابراین، پیش‌نهاد می‌شود که مبحث مذکور به دو گفتار تقسیم شود و گفتار اول به مبانی فقهی و گفتار دوم به مبانی کلامی اختصاص یابد. علاوه‌بر موارد فوق، می‌توان به اغلاط نوشتاری هم‌چون «اشاره‌های» (ص ۲۲)، افتادگی حرف «و» در سطر پنجم صفحه ۲۵، ارجاع‌نداشتن

پانوش شماره ۲ صفحه ۲۶، کلمه «مسئله‌ای» در صفحه ۴۱، عبارت «اسل.امی» در پانوش شماره (۱) صفحه ۶۶، کلمه «علمی» در سطر آخر همان صفحه، افتادگی کلمه «در» در سطر یازدهم صفحه ۱۲۳، افتادگی حرف «و» در سطر اول صفحه ۱۳۱، نامفهوم بودن جمله آخر پاراگراف اول صفحه ۱۴۱ اشاره داشت.

۲.۴ مطالب حاشیه‌ای

از جمله قواعد حاکم بر شکل و ساختار یک اثر علمی از منظر فن بلاغت، مصون و عاری بودن آن اثر از «حشو»، «تطویل»، «اطناب»، و «تعقید» است. باین وصف، اگر اثر مورد نقد و بررسی را به‌زعم مؤلف کتابی «با هدف آشنایی دست‌کمی با مبانی فقهی و کلامی برای هر فرد مسلمان ایرانی» بدانیم که داعیه برخورداری از «روش علمی و دانشگاهی» داشته و هم‌چنین، به‌زعم مؤلف «با رعایت اختصار» (صفحه ۲۳) نگاشته شده است، باید اذعان کرد که اثر عاری از مفاهیم و مطالب حاشیه‌ای نیست؛ مثلاً مطالب مندرج در ذیل عنوان «درآمد» (ص ۲۵-۳۰) تکرار برخی از اصول قانون اساسی است، زیرا به‌اعتراف خود مؤلف، مقدمه قانون اساسی هم «به‌مثابه چکیده اصول قانون اساسی است» (ص ۲۵). بنابراین، مطالب آغازین کتاب حشو و تکرار است. از سوی دیگر، توضیح برخی واژگان غیرحقوقی مندرج در اصول قانون اساسی بر اساس معانی لغوی و اصطلاحی آن‌ها، که تأثیری در فهم مطالب و محتوای اثر نیز ندارند، از مطالب حاشیه‌ای تلقی می‌شوند؛ مثلاً توضیح اصطلاحات واضحی چون «مشورت» (ص ۱۷۹)، «دعوت به خیر» (ص ۲۱۰) که مفاهیمی آشنا برای جامعه مسلمان ایرانی است و چندان ضروری به‌نظر نمی‌رسد. یا این‌که اختصاص چهل صفحه برای توضیح مفاهیم اصل هشتم قانون اساسی یا اختصاص سی صفحه به اصل هفتم که تفصیل آن‌ها در اصول یک‌صدم تا یک‌صدوششم بیان و تشریح خواهد شد و موجب اطناب ممل شده است که با قوانین و قواعد بلاغت سازگاری ندارند (ظهیری ۱۳۷۲: ۴۷).

۵. نقد محتوایی

۱.۵ هماهنگی اثر با مبانی اسلامی و گستردگی منابع

این کتاب در کنار برخی آثار مشابه (جوادی آملی ۱۳۸۸؛ عمید زنجانی ۱۳۷۳) در برخورداری از نگرش دینی و اسلامی قابل توجه و مطلوب است، زیرا تک‌تک مفاهیم و عناصر مندرج در اصول هشت‌گانه قانون اساسی (اصول اول تا هشتم) به استناد آیات

شریفه قرآن کریم، احادیث، سیره، و سنت معصومین (ع)، نظریات تفسیری مفسر آن قرآن و اصول و قواعد فقهی مورد شرح و بسط قرار گرفته‌اند، به این علت که پدیدآورنده اثر از ابتدای امر رویکرد خود را در شرح اصول قانون اساسی مشخص کرده و بیان کرده است که این اصول با موازین فقهی و کلامی بررسی خواهند شد. بنابراین، این کتاب ضمن آشنا کردن مخاطب با شرح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران او را با مبانی دینی حکومت، حاکمیت، و زمامداری آشنا می‌کند. به عبارت بهتر، برای مخاطب چشم‌اندازی روشن از نقش و حضور پررنگ دین در حوزه سیاست و اجتماع ارائه می‌دهد. هم‌چنین، باید یادآور شد که این کتاب برای تحقق این هدف به نحو مطلوبی از منابع اصیل و دست‌اول بهره برده است. بنابراین، اعتبار و گستردگی منابع اصیل اسلامی هم در این اثر به نحو مطلوب ارزیابی می‌شود.

۲.۵ بیان مستدل مطالب و دقت در استنادات

هرچند مؤلف اثر تلاش کرده است که مطالب کتاب را با ادله و به صورت مستند و مستدل بیان کند، در برخی مواقع به «مغالطه» و «مصادره به مطلوب» دچار شده است که این امر ارزش علمی اثر را با اشکال مواجه کرده است که شاید دلیل این امر رویکرد اثبات‌گرایانه اثر است که می‌خواهد به هر نحوی که شده مفروضات مورد نظر خود را به اثبات برساند. در حالی که این روش نمی‌تواند یک روش علمی و حقوقی و از همه مهم‌تر فقهی و کلامی قلمداد شود؛ مثلاً کتاب از صفحه ۲۵ تا ۲۹ اصول مستخرج از مقدمه قانون اساسی را بیان می‌کند، اما در ارزیابی و قضاوت درباره مقدمه قانون اساسی دچار مغالطه شده و در آن آمده است: «مقدمه قانون اساسی به مراتب از مشروح بیانات تک‌تک اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی ارزشمندتر است و بنابراین، مقدمه قابلیت استناد را دارد». در حالی که وقتی به صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مراجعه می‌کنیم، خلاف این امر را ملاحظه می‌کنیم، زیرا در آخرین جلسه این مجلس و بلافاصله پس از پایان قرائت متن مقدمه قانون اساسی، یکی از اعضای مؤثر مجلس، آیت‌الله ربانی شیرازی، خطاب به رئیس مجلس بیان می‌کند: «این نکته را باید متذکر شد که استناد فقط به خود قانون اساسی می‌شود کرد نه به مقدمه آن» و رئیس مجلس هم بلافاصله در تأیید تذکر فوق می‌گوید: «صحیح است» (صورت مشروح مذاکرات ۱۳۶۴: ۱۸۴۲). هم‌چنین، پس از پایان قرائت اصول قانون اساسی در همان جلسه آخر، باز یکی دیگر از

اعضای مجلس، در تذکری دیگر خطاب به رئیس مجلس، می‌گوید: «این مقدمه را از قانون اساسی جدا کنید، چون در جلسه طرح و [تصویب] نشده» و رئیس مجلس می‌گوید: «در جلسه مشترک طرح شده، ولی البته ملاک استناد نیست» (همان: ۱۸۷۶).

باتوجه به این گفت‌وگو و تأیید رئیس مجلس و اعتراض نداشتن سایر اعضا، مقدمه قانون اساسی ارزش سندیت و استناد را ندارد و به دلیل این که به رأی هم گذاشته نشده است، بنابراین نمی‌تواند ملاک استناد باشد، زیرا بسیاری از اصول پیش‌نهادی قانون اساسی که در جلسه مشترک مجلس بررسی شده، چون نتوانسته است حد نصاب لازم از آرای اعضای مجلس را بیاورد، بنابراین از قانون اساسی حذف شده‌اند، زیرا ملاک برای داشتن ارزش حقوقی و سندیت کسب حد نصاب لازم در رأی‌گیری بوده است و چون مقدمه قانون اساسی اصلاً به رأی‌گیری گذاشته نشده، بنابراین نمی‌توان به راحتی آن را به منزله «اصول حاکم بر قانون اساسی» تلقی کرد. از سوی دیگر، تیتراهای نه‌گانه‌ای که مؤلف به زعم خویش از مقدمه قانون اساسی استخراج کرده است، اول، به لحاظ شکلی جنبه «اصل» ندارند و بیش‌تر به عبارات بغرنج و مبهم شبیه‌اند. دوم، برخی از محورهای مقدمه قانون اساسی نظیر «ارتش مکتبی»، «زن در قانون اساسی»، «وسایل ارتباط جمعی» نیز مغفول مانده‌اند. سوم، متناظر مفاهیم مندرج در تیتراهای نه‌گانه مؤلف عبارات بسیار زیبایی عیناً در متن اصول قانون اساسی دیده می‌شود که مسلماً استفاده از آن واژگان و ادبیات به مراتب حقوقی‌تر و ارزش‌مندتر است. علاوه بر این موارد، برخی عبارات به کار رفته است که اتقان لازم را ندارند؛ مثلاً در زیرنویس شماره ۱ صفحه ۲۲، ضمن نقل اصل چهارم قانون اساسی و به رغم این که نص اصل چهارم بر «موازین اسلام» تصریح دارد، مؤلف به راحتی آن را به منابع فقهی تأویل و تقلیل داده است که مسلماً منابع فقهی همه موازین اسلامی نیست و این دو اصطلاح با هم دیگر تفاوت دارند یا در پانوشت صفحه ۲۶، بحث در خصوص «واژه توحیدی» را به تاریخ مشروطیت مرتبط ساخته است، در حالی که خاستگاه سیاسی بحث در خصوص این واژه مربوط به جریان‌های چپ و دهه‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی بوده است، نه دوره مشروطه یا این که در زیرنویس شماره ۲ همان صفحه، بیان شده است: «در مقدمه به سخن شهید صدر... اشاره شد»، در حالی که چنین سخنی قبلاً در اثر ملاحظه نمی‌شود. علاوه بر مصادیق و شواهد مذکور، می‌توان به موارد ذیل هم اشاره کرد:

الف) تأویل «موازین» به استناد معنای فقط لغوی آن به معیار فقهی مندرج در (ذیل گفتار اول) صفحه ۱۲۳. این درحالی است که با یک مترادف لغوی نمی‌توان به این نتیجه اساسی رسید؛

ب) نقل قول و ارائه نظریه در پاراگراف سوم، صفحه ۱۲۵، بدون بیان آدرس و مستند نظریه؛

ج) اشاره به وجود دیدگاه‌ها و نظرها درخصوص صلاحیت فقهای شورای نگهبان در مورد اعمال اصل چهارم در صفحه ۱۲۹ بدون بیان استدلال و استناد؛

د) بیان نظریاتی درخصوص حوزه شمول اصل چهارم قانون اساسی در صفحه ۱۳۵ بدون ذکر سند و استدلال.

۳.۵ نحوه بررسی و تحلیل‌های علمی و پردازش متعادل مطالب

کتاب مدنظر در نحوه نقد و بررسی دیدگاه‌ها و ارائه تحلیل‌های علمی ضعیف‌ها و کاستی‌هایی دارد؛ مثلاً در مبحث اول بخش اول (ص ۳۳) سؤالی بسیار اساسی و بنیادین طرح شده است که پاسخ به این سؤال به تحلیل دقیق روایی، تاریخی، و کلامی نیاز دارد، اما بی آن‌که کوچک‌ترین اشاره‌ای به پاسخ سؤال شود یا پاسخ آن به مباحث دیگر موکول شود، به یک‌باره بحث عوض می‌شود و به موضوع دیگر و بیگانه از سؤال پرداخته می‌شود که چنین پردازشی به مطالب آن هم در مطلع‌الغزل اثر بسیار نکوئیده است و در همان اول، ذهن مخاطب را به تشویش می‌اندازد و او را به اثر بدبین می‌کند یا این‌که یکی از اهداف مهم و رویکرد اصلی مؤلف نفی نگاه سکولاریستی به قانون اساسی است که در صفحات متعدد هم به آن تصریح شده است؛ از جمله در صفحه ۲۶ بیان می‌کند: «از جمله آثار این رویکرد، نفی سکولاریسم در حوزه قانون‌گذاری و حاکمیت موازین اسلام بر کلیه قوانین است»، اما به‌رغم این رویکرد، خود مؤلف مطالب را به‌نحوی تحلیل و پردازش کرده است که ناخودآگاه گرفتار «سکولاریسم» شده است و دین را یک امر محدودی از وظایف دولت تلقی کرده و نگاه دست‌کمی به دین انداخته است. اگر بخواهیم مثالی بارز در این زمینه بیاوریم، می‌توانیم به بخش سوم کتاب، که در شرح وظایف دولت اسلامی و تبیین اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، مراجعه کنیم.

مؤلف وظایف دولت جمهوری اسلامی ایران را به پنج بخش تقسیم کرده و برای هر یک مبحثی را اختصاص داده است که از این پنج مبحث، مبحث نخست را به «وظایف دینی» و سایر مبحث‌ها را به ترتیب به وظایف «فرهنگی»، «اقتصادی»، «سیاسی»، و «امنیتی و قضایی» اختصاص داده است که گویا از نظر مؤلف در اسلام و دولت اسلامی دین قسیمی در برابر سیاست، اقتصاد، فرهنگ، قضا، و... است که قائلان به چنین نظری ناخودآگاه در دام

سکولاریسم افتاده‌اند، زیرا امور عمومی را به دینی و غیردینی تقسیم می‌کنند و دین را فقط به امور دینی اختصاص می‌دهند و سایر امور عمومی اعم از فرهنگ، اقتصاد، سیاست را دینی نمی‌پندارند که مسلماً چنین تقسیمی از امور عمومی و وظایف دولت اسلامی عین سکولاریسم است و اثر مورد بحث به رغم آن همه احتراز و استیحا‌شی که از سکولاریسم داشته، خود گرفتار آن شده است و القای مطالب و مباحث به این شکل در ذهن خواننده خودبه‌خود ایده سکولاریسم را ترویج می‌کند. در حالی که در اسلام سیاست، اقتصاد، فرهنگ، و سایر امور عمومی عین دین‌اند (جوادی آملی ۱۳۸۶: ج ۱۱، ۵۲).

علاوه بر مورد مذکور، می‌توان به ضعف تحلیل و سستی پردازش مطالب در پاراگراف دوم صفحه ۱۶۳ این کتاب اشاره کرد. مؤلف در این قسمت و در توجیه نقش مجلس خبرگان رهبری در تعیین و معرفی رهبر فقط به عنصر «شهادت» اکتفا کرده و معتقد است که نقش خبرگان رهبری تنها «شهادت‌دادن» است. در حالی که اگر نقش خبرگان رهبری را فقط به همین امر ساده تقلیل دهیم، ممکن است فقهای دیگری اشخاص بیش‌تری از اعضای مجلس خبرگان را به داشتن صفات و شرایط رهبری به شهادت بطلبند و پس از آن، با رهبر و ولی فقیه حاکم به معارضه برخیزند و چنین امری به هرج و مرج و نقض غرض، که همان برقراری نظم و اجرای قوانین و حدود الهی است، منجر خواهد شد. بنابراین، پیش‌نهاد می‌شود که در مقام توجیه علمی و فقهی نقش و جایگاه مجلس خبرگان، علاوه بر «عنصر شهادت»، باید به این مسئله مهم نیز توجه شود که با وجود مجلس خبرگان رهبری در تعیین و معرفی رهبری، از تعارض بین‌ها یا گزارش خیبران پرهیز می‌شود، زیرا بر اساس قانون اساسی، که اکثریت ملت مسلمان ایران آن را پذیرفته‌اند، همگان تعهد کرده و تعاهد متقابل کرده‌اند که حق حاکمیت خویش را در «پذیرش» رهبری نظام و نه «انتخاب» ایشان فقط از راه مجلس خبرگان اعمال می‌کنند (جوادی آملی ۱۳۸۸: ۴۴۷)، نه توسط بینه‌ها یا گروه خیبران خارج از قانون اساسی. به عبارت بهتر، «شهادت» و «بینه‌ای» در پذیرش و معرفی رهبری ملاک و معیار است که سازوکار آن توسط قانون اساسی معین شده باشد و آن کسی یا مرجعی نیست جز مجلس خبرگان رهبری.

۴.۵ نظم منطقی و فقدان تناقض

هر چند مطالب کتاب به لحاظ داشتن ساختار مشخص از نظم و انسجامی قابل قبول برخوردار است، در برخی موارد از هم گسیختگی و خروج از محور و موضوع اصلی دیده می‌شود؛ مثلاً در بخش اول کتاب و در تبیین و شرح اصل اول قانون اساسی، انتظاری که

ابتدا از مطالب می‌رود این است که باتوجه به ادبیات و محتوای حاکم بر مفاد اصل اول *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، شکل و ساختار حکومت از دیدگاه اسلام و مهم‌تر از همه مفهوم، ماهیت، ویژگی، و اوصاف حکومت در جمهوری اسلامی بررسی و تحلیل شود، اما پدیدآورنده اثر به جای پرداختن به این موضوعات و مفاهیم، که عناصر و ارکان اصلی اصل اول را تشکیل می‌دهند، به مباحث مطولی درباره اصل لزوم «تشکیل حکومت»، که خروج موضوعی از اصل دارد، پرداخته است و در این راستا، به مستندات قرآنی، روایی، ماهیت احکام، و قوانین اسلامی هم اشاره کرده است یا این‌که در ادامه مباحث همان بخش به موضوع همه‌پرسی و به دنبال آن نقش و جایگاه مردم در تعیین نظام حاکم پرداخته است. در حالی که اگر قرار است درباره موضوعات و مفاهیمی نظیر همه‌پرسی بحث شود، باید در ذیل اصول یا اصل مرتبط *قانون اساسی* نظیر اصل پنجاه و نهم یا اصل ششم *قانون اساسی* مورد بحث واقع شود یا این‌که در ذیل بند دوم صفحه ۷۵، مؤلف معتقد است که مشروعیت فتوای فقهای شورای نگهبان ریشه در مشروعیت فتوای فقیه حاکم دارد. (فتوای معیار) و این فتاوی «در راستای انتصاب ایشان از سوی ولی فقیه و به تبع انتصاب دیدگاه ایشان به وی قابل قبول است». در حالی که مؤلف در صفحه ۲۸ و در ذیل بند ۸، قائل به نظر دیگری بوده و معتقد است: «در روند اداره امور کشور اسلام‌شناسان (فقها) مکلف به بیان نظرهای خود هستند و باید نظریه پردازی کنند تا ولی فقیه بر مبنای نظرهای کارشناسان تصمیم نهایی را اتخاذ کند». به هر حال، مؤلف مشخص نمی‌کند که آیا ولی فقیه از نظرهای فقها تبعیت می‌کند یا فقها هستند که از سوی فقیه حاکم تبعیت می‌کنند. عاقبت فتوای معیار ریشه در کدام نظریات دارد؟

عین همین اشکالات در گفتار دوم، مبحث سوم، بخش چهارم (ص ۱۳۷) و در مقام بیان مرجع تشخیص در اصل چهارم *قانون اساسی* و بدعت ناروای «اجتهاد تطبیقی» و مطالب مندرج در صفحه ۱۳۸، که در مغایرت صریح با نظریات تفسیری شورای نگهبان، به ویژه نظریه شماره ۲۴۳۷، به تاریخ ۱۳۶۳/۱۰/۱۱، قرار دارد ملاحظه می‌شود. علاوه بر موارد مذکور، پدیدآورنده اثر در پاراگراف صفحه ۵۳ قانون‌گذاری مبتنی بر دستاورد علمی و عملی را، که به مدد تجربه بشری به دست آمده است، نفی می‌کند، اما در چند صفحه بعد (گفتار دوم، ص ۷۵) یکی از راه‌های تحقق اهداف جمهوری اسلامی را استفاده از علوم و فنون و تجارب بشری معرفی می‌کند و از همه بالاتر، در صفحه ۵۵ و در ذیل «بند الف: شکل‌گیری حاکمیت قانون حقیقی»، نظریه «حکمرانی خوب» را در یک متن فقهی — کلامی به منزله معیار و ملاکی برای ارزیابی و قضاوت نهایی انتخاب و پیش‌نهاد می‌کند. این نوع

تناقض‌گویی و تعارض در بیان مطالب و اتخاذ رویکرد اثر را به لحاظ علمی با چالش‌های اساسی مواجه کرده است و از ارزش محتوای آن در نظر مخاطب و خواننده می‌کاهد.

۶. میزان منابع و استنادات

این کتاب، به لحاظ کمیت و تعداد منابع و ارجاعات (در حدود دویست منبع) مطلوب است، به‌ویژه این‌که از منابع و کتب دست‌اول هم به حد کافی استفاده شده است. هم‌چنین، استنادات موجود در درون کتاب نیز در حد مطلوب ارزیابی شده است و به سبب این‌که روش استنادی پانوش (پاورقی) به کار گرفته شده، مخاطب به آسانی می‌تواند به منبع متن مورد استناد راه‌نمایی شود، اما هم‌چنان برخی از اشکالات در این قسمت هم به چشم می‌خورد؛ از جمله این‌که از منابع حقوقی به‌ویژه کتب مرجع حقوقی به اندازه کافی بهره برده نشده و منابع بیش‌تر صبغه حدیثی، فقهی، و تفسیری دارند. هم‌چنین، از برخی قوانین مرتبط با اصول هشت‌گانه قانون اساسی نظیر قانون آمران به معروف در شرح اصل هشتم قانون اساسی، «قانون انتخابات اعم از ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی» در شرح اصل ششم، «قانون وظایف و اختیارات وزارت‌خانه‌ها» در شرح اصل سوم استفاده نشده که این‌ها هم مزید بر خروج اثر از رده آثار حقوقی است. با توجه به رویکرد مؤلف این کتاب، محتوای اثر شرح یک متن حقوقی آن هم عالی‌ترین سند حقوقی (قانون اساسی) و بیان مبانی آن است و مؤلف در مقدمه نیز تصریح کرده است: «این پژوهش به دنبال تحلیل حقوقی مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران است». بنابراین، انتظار می‌رود که اثر واجد تحلیل‌های حقوقی باشد و این امر زمانی میسر و شدنی است که از منابع و آثار حقوقی موجود (اعم از قوانین، مقررات، نظرهای تفسیری، کتب دست‌اول حقوقی به‌ویژه کتب حقوق اساسی و مبانی حقوق عمومی) استفاده شود؛ امری که هم در متن و هم در فهرست کتاب‌نامه مفقود است و اثر را با اشکال حقوقی مواجه ساخته است. هم‌چنین، مؤلف در صفحه ۵۲ ذیل «بند اول» به منبعی استناد کرده که برخلاف ادعایش در مقدمه کتاب این منبع فقهی دست‌اول محسوب نمی‌شود یا در بیان مفهوم «توحید در متون دینی» مندرج در صفحه ۵۰، به هیچ منبعی ارجاع داده نشده است. فارغ از نکات مذکور، کتاب‌نامه اثر که بیان‌کننده کمیت و کیفیت منابع مورد استفاده است، ایرادهایی جزئی دارد؛ مثلاً منبع شماره ۱۰۵ که به زبان فارسی است، در قسمت «کتب عربی» درج شده است یا این‌که در برخی ردیف‌ها از جمله ردیف‌های ۸۳، ۸۸، ۹۰ کلمات به صورت چسبیده و سرهم نوشته شده است.

۷. نتیجه‌گیری

حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران که در مقام تبیین، شرح، و تفسیر قانون اساسی و تحلیل مبانی نظام حقوقی و سیاسی برخاسته از آن است، در میان دانش‌های حقوقی و شعب و گرایش‌های آن از اهمیت بی‌بدیلی برخوردار است و از این لحاظ، کتاب مبانی حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران هم، که در مقام تبیین و تحلیل مبانی این شعبه حقوقی با رویکرد دقیق «فقهی - کلامی» و مستند به دستورهای «اسلام ناب» و با بهره‌گیری از آثار «دسته اول فقه شیعه» و آرا و نظریات فقها در خصوص ماهیت و مبانی «فقه سیاسی» در اندیشه اسلام شکل گرفته است، اثری ارزنده و مهم و درخور توجه است و براساس بررسی‌ها و تحلیل‌های صورت گرفته در این نقد، که با رویکردی استنادی و تحلیلی و براساس منطق حقوقی انجام شده است، مشخص می‌شود که اثر به لحاظ موضوع، اهمیت، ضرورت، روش تبیین اصول، شکل و ساختار، میزان و کیفیت منابع و مستندات، و مهم‌تر از همه هماهنگی اثر با مبانی و نگرش اسلامی، کتابی مطلوب و ستودنی است. اما به جز نکات مثبت مذکور، باید اذعان داشت که این کتاب در حوزه‌هایی از جمله تأمین اهداف و نیازهای آموزشی مصوب و مجری برای مخاطبان، تناسب موضوع با محتوا، نوآوری و ارائه نگاه تازه به ابعاد موضوع، برخورداری از روش‌شناسی دقیق و انسجام نظری، پرهیز از تطویل و اطناب ممل، پردازش متعادل به مطالب و دوری از تناقض با اشکالات قابل تأمل مواجهه است. بنابراین، پیش‌نهاد می‌شود که با تجدیدنظر در محتوای اثر و رفع کاستی‌های آن، در رسیدن به اهداف و نیازهای آموزشی بیش‌ازپیش همت گمارده شود.

کتاب‌نامه

- ارسطا، محمدجواد (۱۳۸۹)، *مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران*، قم: بوستان کتاب.
- بهشتی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۰)، *مبانی نظری قانون اساسی*، تهران: بنیاد نشر آثار شهید بهشتی.
- پروین، خیرالله و فیروز اصلانی (۱۳۹۱)، *اصول و مبانی حقوق اساسی*، تهران: دانشگاه تهران.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۷)، *فلسفه دین (فلسفه حقوق بشر)*، قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، *تفسیر تسنیم*، قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، *ولایت فقیه (ولایت قهاوت و عدالت)*، قم: اسراء.
- حضرتی، حسن (۱۳۹۰)، *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی*، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

- رونژر، پیرت (۱۳۶۴)، مبانی پژوهش در علوم اجتماعی، ترجمه محمد دادگران، تهران: نوآور.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۴)، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
- ظهیری، عباس (۱۳۷۲)، *المعتبر فی شرح المختصر؛ شرح مختصر المعانی علامه تفتازانی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- عباسی لاهیجی، بیژن (۱۳۸۹)، *مبانی حقوق اساسی*، تهران: جنگل جاودانه.
- عمید زنجانی، عباس علی (۱۳۶۳)، *مبانی فقهی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: جهاد دانشگاهی.
- عمید زنجانی، عباس علی (۱۳۷۳)، *فقه سیاسی؛ نظام سیاسی و رهبری در اسلام*، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- عمید زنجانی، عباس علی (۱۳۸۵)، *حقوق اساسی ایران*، تهران: دانشگاه تهران.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۳)، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷ الف)، *مبانی حقوق عمومی*، تهران: دادگستر.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷ ب)، *فلسفه حقوق*، ج ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کعبی، عباس (۱۳۹۴)، *مبانی حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق (ع).
- گرگی ازندریانی، علی اکبر (۱۳۸۸)، *در تکاپوی حقوق اساسی*، تهران: جنگل جاودانه.
- مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸۳)، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پایدار.
- المظفر، شیخ محمدرضا (۱۴۱۳ ق)، *المنطق*، قم: فیروزآبادی.
- ویژه، محمدرضا (۱۳۹۳)، *کلیات حقوق اساسی*، تهران: سمت.
- هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۰)، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: دادگستر.
- یزدی، محمد (۱۳۷۵)، *قانون اساسی برای همه*، تهران: امیرکبیر.